

چاپ دوم

جغد کوچک ترسو

نویسنده: مارک اِزرا
نقاشی: گاوین راوی
مترجم: سیدمهدی شجاعی

کتابستان



به نام خدای شوب



جغد کوچک ترسو

نویسنده: مارک ازرا
نقاشی: گاوین راوی
مترجم: سیدمهدی شجاعی

کتاب
پست‌ان



در لانه‌ای گرم و نرم بر درختی بلند،
جغدی کوچک نشسته بود، با پر و بالی
برآمده و چشمانی درشت و طلایی.
او هر شب به تماشای مادرش می‌نشست
که بال‌هایش را می‌گشود و نرم و آرام بر
فراز درخت‌ها پرواز می‌کرد تا چیزی برای
شکار پیدا کند.



دنیا جای سرد و ترسناکی به نظر می‌رسید.
 جغد کوچک با منقار خود، طناب و حصاری از برگ و شاخه دور
 خود می‌کشید و درون آن حلقه می‌نشست. با این کار تا حدودی
 احساس امنیت می‌کرد.



جغد کوچک همیشه احساس تنهایی و نگرانی می‌کرد و تا مادرش به لانه
 برگردد از ترس می‌لرزید. همه آن چیزی که او می‌توانست از بیرون
 لانه‌اش بشنود صدای خش خش شاخه‌ها و زوزه باد بود.



یک روز مادر جغد کوچک گفت: تو به زودی می‌توانی مثل من پرواز کنی. تصورش را بکن که چقدر زیبا و شگفت‌انگیز است. وقتی که شب‌ها باد زیر بال‌هایت می‌زند و تو آرام آرام اوج می‌گیری. جغد کوچک با گریه گفت: نه، من نمی‌خواهم پرواز کنم. بیرون از اینجا ترسناک است. من می‌خواهم برای همیشه در لانه‌ام بمانم. و دوباره به عمق لانه‌اش خزید.





جغد کوچک همیشه احساس تنهایی و
نگرانی می‌کرد و تا مادرش به لانه برگردد
از ترس می‌لرزید. همه آن چیزی که او
می‌توانست از بیرون لانه‌اش بشنود صدای
خش خش شاخه‌ها و زوزه باد بود. دنیا
جای سرد و ترسناکی به نظر می‌رسید.

